

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

خلاصه اشکال مرحوم محقق بروجردي این شد که، بعد از اینکه اثبات کردیم که، صیغه افعَل ظهور در وجوب دارد، هر صیغه افعلی قابل حمل بر وجوب نیست، بلکه صیغه افعلی که «صدرت من المولا بعنوان المولویه»، باید حمل بر وجوب کنیم.

آنوقت فرموده‌اند که: اوامری که از پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین) صادر شده؛ برخی عنوان مولوی دارد، مثل اوامری که پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) در باب جهاد فرمودند، یا امری که ایشان در قضیه‌ی ثمره بن جندب به آن آن انصاری کردند که درخت ثمره را قلع کند و بیرون بیاندازد.

این اوامری که من جهة السلطنة و الحكومة و المولویه هست، حمل بر وجوب می‌کنیم، اما در اوامری که به عنوان تبلیغ و اخبار از حکم خداوند تبارک و تعالی هست – که این اوامر فراوانی هم هست، بخلاف قسم اول که خیلی نادر است – عنوان مولویت نداریم و در نتیجه موضوع حکم عقلاء به وجوب منتفی می‌شود.

عقلاء که می‌گویند: صیغه افعَل «محمولة علي الوجوب»، در جایی است که «افعل» از طرف مولا و به عنوان مولا صادر شده باشد. لذا این قسم دوم می‌گویند: نمی‌توانیم اسمش را اوامر مولوی گذاریم، بلکه عنوان اوامر ارشادی دارد و لذا باید ببینیم که مرشد الیه چیست؟

مثلاً فرض کنید که در روایات با صیغه افعَل وارد شده که، محرم لباس احرام بپوشد، طواف کند، و جزییات دیگر، باید ببینیم از متعلق امر با قرینه خارجی، وجوب را می‌فهمیم یا استحباب و این تابع مرشد الیه است و به خودی خود حمل بر وجوب نمی‌شود و در نتیجه مشکله‌ی عظیمی را به وجود می‌آورد.

از اول کتاب طهارت تا آخر کتاب دیات، در اکثر موارد الزامی، – شاید 98 درصد آن – از اوامر است که پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین) به عنوان اخبار «عما حکم الله به» عنوان فرمودند.

عرض کردیم که ایشان تشبیه کرده‌اند به امر مجتهد، فرموده‌اند: وقتی که یک مرجع تقلید در رساله‌اش می‌نویسد، این عمل واجب است، یا این عمل را انجام دهید، هیچکس نمی‌گوید: این صیغه امر است و صیغه امر دال بر وجوب است، بلکه می‌گویند: این مرجع تقلید حکم الله را استنباط می‌کند و باید ببینیم که آن حکم الله، وجوبی است یا استحبابی.

این خلاصه‌ی اشکال مرحوم محقق بروجردی (ره) بود که عرض کردم و خودشان هم به عنوان «لطيفة دقيقة» عنوان فرموده‌اند.

اهمیت این شبهه

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که می‌گوید: این عمل را انجام دهید، مثلاً می‌فرماید: «صلوا»، فرض کنید در قرآن «أَقِمُوا الصَّلَاةَ» نبود، این را بگوییم: مولوی است یا غیر مولوی. مولوی نیست چون به عنوان این که من مولای شما هستم، صادر نشده است، بلکه به عنوان اخبار از آن حکمی است که، خداوند نسبت به آن صلاة معین فرموده است. لکن قرینه داریم که، این صلاة وجوبی است. پس در نتیجه خود «صلوا» را طبق این مبناي ایشان نمی‌توانیم بر وجوب حمل کنیم.

طبق فرمایش ایشان تمام اوامر پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین)، - تمام که عرض می‌کنیم، فقط دو مورد استثنا دارد؛ یکی اوامری که مربوط به جهاد است و یکی هم اوامر شخصی خودشان، چون عبید و اصحابی داشتند و اوامر شخصی‌ه‌اشان فقط عنوان مولوی دارد... عنوان ارشادی پیدا می‌کند.

سوال:....؟

پاسخ استاد: در اینجا این مولویت به او داده شده و او هم وقتی تشخیص می‌دهد که، اینجا باید تمیز باشد، لذا این نفر دوم به کسی دستور می‌دهد که اینجا را تمیز کند و لازم نیست که مرضی مولا باشد. اگر کسی به دیگری اختیار داد، مثلاً به شما اختیار دادم که، مدیر اینجا باشید، لذا افرادی که اینجا هستند دستورات شما را اطاعت کنند، یعنی یک مولویت بالعرض برای شما درست کردیم.

ایشان فرموده: اوامری که در باب عبادات یا غیر عبادات وارد شده، یقین داریم که به عنوان مولویت نیست، بلکه از حکم الله اخبار می‌کنند و عنوان مخبر و مبلغ را دارند.

سوال:....؟

پاسخ استاد: یعنی امام صادق (علیه السلام) که می‌فرماید: در حج قربانی کنید، - فرض کنید آیه‌ی قرآن هم نداریم... اینجا مویدی را برای فرمایش ایشان عرض کنم که، شما قربانی را به قصد امر امام صادق (علیه السلام) انجام می‌دهید یا به قصد اطاعت خدا. پس همین موید این است که، این امر ناشی از مولویت امام (علیه السلام) نیست.

یکی از خصوصیات اوامر مولویه این است که، مامور وقتی می‌خواهد آن را انجام دهد، باید به قصد اینکه این امر از مولایش صادر شده، انجام دهد. شما این همه جزییات و شرایطی را که در حج، خمس، روزه یا زکات است، با اینکه میبانش پیامبر بوده و یا ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) بوده، به چه نیتی انجام می‌دهید؟ می‌گویید: چون امر امام صادق (علیه السلام) است، انجام می‌دهم، امام صادق (علیه السلام) را می‌خواهید اطاعت کنید، یا خدا را؟ روشن است که خدا را می‌خواهید اطاعت کنید.

سوال:....؟

پاسخ استاد: اگر قرینه‌ای بر وجوب نبود، از کجا می‌فهمید که، این وجوبی است؟ بلکه این تابع مرشد الیه است.

اشکال مهمش این است که این صیغ امر، مثلاً وسائل الشیعه را ببینید، در روایاتی که صیغه افعال دارد، هر فقیهی که به این صیغه افعال می‌رسد، حمل بر وجوب می‌کند. اما طبق مبناي ایشان، دیگر قابل حمل بر وجوب نیست.

به عنوان تشبیه عرض می‌کنم که، اگر خبر دادم و گفتم قال الله تبارک و تعالی: مثلاً حج را انجام دهید. آیا این که می‌گوییم: قال الله، آیا باید از خارج دید که این حج که متعلق کلام من است، وجوبی است یا استحبابی؟ اگر قرینه‌ای نباشد. شبیه انصافاً شبیهی مهمی است.

این بیان روی این مبناست که، وجوب را از وضع، اطلاق و عقل استفاده نمی‌کنیم، وجوب یک حکم عقلایی است. عقلاء این حکم را در مورد امری می‌کنند که، از مولا صادر شود، چون وقتی حکم عقلاء به وجوب را تحلیل می‌کنیم، عقلاء می‌گویند که: اگر خواسته‌ای از مولا برای عبد عنوان شد و عبد دلیلی نداشت بر اینکه، ترک این عمل مورد رضایت مولاست، عبد باید عمل را انجام بدهد. پس موضوع حکم عقلاء عبارت از امر صادر من المولاست که همان امر مولوی است. اگر شد امر مولوی آنوقت با این اشکال چه کنیم.

سوال:...

پاسخ استاد: اگر بگویید: امر نیست، مشکل را حل نمی‌کند و اگر بگویید: امر ارشادی است، مشکل را اضافه می‌کند. شما هر امری بگویید مولوی نیست، پس ارشادی است.

عرض می‌کنم که، آنجا که پیامبر(صل الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: باید از اسامه تبعیت کنید، امر مولوی است. خیلی خوب «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ». وحی اعم از مولویت و غیر مولویت است، «أَطِيعُوا اللَّهَ» هم وحی است، اما حکم مولوی نیست.

وجوب را از کجا فهمیدیم؟ مبنا این شد که وجوب از افعال به دلالت وضعیه فهمیده نمی‌شود. تبادر را کنار بگذارید، تبادر از کسانی بود که، قائل به دلالت وضعیه‌اند. به دلالت اطلاق و به حکم عقل هم فهمیده نمی‌شود. بلکه به حکم عقلاست. اصلاً شبیهی ایشان روی این مبناست، والا اگر یک اصولی بگوید: به نظر من به دلالت وضعیه صیغه افعال، دلالت بر وجوب می‌کند، دیگر اصلاً بحثی نیست.

قدما این شبیه در ذهنشان نبوده، چون قدما قائل بوده‌اند که، هیئت افعال به دلالت وضعیه ظهور در وجوب دارد. اما ایشان، امام(ره) و همچنین بعضی از بزرگان دیگر، به این نتیجه رسیده‌اند که، تمام این راهها اشتباه است و وجوب حکمی است که، به دلالت حکم عقلاء می‌فهمیم. موضوع حکم عقلاء هم صدور امر از مولاست.

نقد و بررسی این شبیه

جواب والد بزرگوار ما(حفظه الله) از این شبیه

در اینجا والد بزرگوار ما(حفظه الله) - که از تلامذهای مهم مرحوم محقق بروجردي(ره) بودند و تقریرات صلاة ایشان را در حدود سن 20 تا 24 سالگی، در آن زمان نوشتند و حتی در آن زمان، خود آقای بروجردي(ره) آن را ملاحظه فرمودند و با خرجی که خود ایشان دادند، این کتاب چاپ شد، کتاب مهمی هم هست که الان یکی از کتب مرجع در مباحث خارج صلاة شده است. - در بحث خارج اصولشان از این شبیه جواب دادند.

نکته اول

در جواب از این شبیه، با اینکه یک جواب مفصلی ذکر کردند و شاید یک روز درسشان اختصاص پیدا کرده به این شبیه، اما

جواب ایشان در دو نکته خلاصه می‌شود؛ نکته اول این که، اوامر مولوی بر دو نوع است؛ یکی مولوی بالذات و یکی هم مولوی بالعرض. به تعبیری که خود ایشان دارند، فرمودند: اوامر مولوی، یک قسمش مولوی اصلی است و قسم دیگرش مولوی تبعی است.

فرمودند که: این اوامری که از پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین) در احکام شرعی صادر شده، عنوان ارشادی ندارند، بلکه عنوان مولوی دارند، منتها مولوی تبعی و نه مولوی اصلی که، ما از آن تعبیر می‌کنیم به مولوی بالعرض، یعنی چون خداوند تبارک و تعالی در دین و احکام دین، مولویتی را برای اینها بالعرض قرار داده و شاهدش هم، روایاتی است که در باب تفویض وارد شده که، در هر حکمی که ائمه (علیهم السلام) دارند، «بما انهم صاحبان شریعت و بما انهم شارع» بیان کردند.

بنابراین ایشان فرمودند: چرا شما به اینها می‌گویید: اوامر ارشادیه. درست است که اینها مولویت بالاصالة ندارند، اما در مقام بیان حکم، با توجه به این مولویت بالعرض، حکم را بیان می‌کنند. این مولویت بالعرض را هم خداوند به آنها عنایت فرموده است. بنابراین احکام عنوان ارشادی ندارند.

نکته دوم

نکته دوم که در حقیقت موید و مکمل نکته اول است این است که فرمودند: مرحوم آقای بروجردی (ره) در مطلبی که در در مقدمه جامع احادیث شیعه است، -نکته خیلی لطیفی است و ما از همان نکته برای جواب خود ایشان در اینجا استفاده می‌کنیم- اشکالی به اهل سنت کرده و گفته‌اند که: شما اهل سنت در کتب صحاحتان، یک روایت از ائمه‌ی معصومین، از امام باقر، امام صادق، از امام رضا (علیهم السلام) ندارید، شاید تمام صحیح بخاری را زیر و رو کنید، از اول تا آخرش، شاید 10 یا 20 روایت از علی بن ابیطالب (علیها السلام) ندارید.

ایشان به اهل سنت اشکال کرده‌اند که: ائمه ما که شما شکی در عدالتشان ندارید و در ثانی امام باقر و امام صادق (علیها السلام) فرمودند: هر چیزی که روایت می‌کنیم از پدرمان شنیدیم، پدرمان از پدرشان، تا می‌رسد به امیرالمومنین (علیه السلام) و او هم از خود پیامبر (صلوات الله علیهم اجمعین).

این خیلی چیز عجیبی است که، امام صادق یا امام باقر (علیها السلام) می‌فرمایند هر چیزی که ما نقل می‌کنیم برای شما مردم، من از پدرم، پدرم از والدش، والدش از پدر، تا امیرالمومنین، او هم از پیامبر (صلوات الله علیهم اجمعین)، پیامبر هم از جبرئیل و جبرئیل هم از لوح محفوظ نقل کرده است.

آن وقت ایشان فرمودند که: شما لا اقل برای ائمه ما حاضر نیستید که، به عنوان یک راوی به آنها نگاه کنید. اینها که از خودشان مطلبی نمی‌گویند، چون عدالت اینها را همه اهل سنت قبول دارند. عدالت باقرین یا صادقین (علیها السلام) را همه قبول دارند.

وقتی عدالت را قبول دارید و امام (علیه السلام) هم می‌فرماید من به این سلسله سند روایت را برای شما نقل می‌کنم، چرا نمی‌پذیرید؟ در حالیکه روایت ابوهریره را می‌پذیرید که، سندش نسبت به پیامبر مقطوع است و آدم عادل هم نبوده، اما با ائمه ما اینچنین برخورد می‌کنید.

پدر بزرگوار ما (حفظه الله) از این نکته استفاده کرده می‌فرمایند: پس نتیجه این می‌شود که، هر چیزی را که ائمه نقل می‌کنند، به عنوان روایت نقل می‌کنند، پس در حقیقت دارند همان حکم الله را به عنوان روایت ذکر می‌کنند، یعنی اینها وجوب را روایت می‌کنند. منتها برای روایت وجوب، نمی‌گویند: قال الله تبارک و تعالی: این عمل را مثلاً لازم است انجام دهید، بلکه از صیغه

افعل استفاده می کنند.

در حقیقت اگر صیغه افعل را به کار می پرند، به عنوان روایت از آن حکم لزومی خداوند است و در نتیجه، دیگر بحثی در اینجا باقی نمی ماند. این خلاصه ی جوابی که ایشان داده است.

نقد و بررسی این جواب

این جواب به نظر می رسد که قانع کننده نیست، برای اینکه تقسیم مولویت، به مولوی اصلی و تبعی، این مشکل را حل نمی کند. اگر خداوند به ائمه (علیهم السلام) مولویت را بالعرض عنایت فرموده، پس «کل ما بالعرض لابد یرجع الی ما بالذات»، می گوییم: وقتی که عملی را انجام می دهند، اشکال مرحوم آقای بروجردی (ره) این است که، به عنوان مولویت انجام نمی دهند.

بر فرض اینکه این تقسیم هم، در یک جایی در عرف کارایی داشته باشد. پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) در جنگ وقتی که امر می کند که، باید از اسامه تبعیت کنید، آن هم مولویت بالعرض است، اما در این احکام می دانیم ائمه (علیهم السلام) به عنوان مولویت حکمی را بیان نمی کنند، بلکه به عنوان اخبار از حکم الله است، لذا اشکال به قوت خودش باقی می ماند.

این جواب – شما باز خودتان فکر کنید – شاید برای شما قانع کننده باشد، من خدمت ایشان هم بحث کنم و ببینم که این جواب و اشکال را چطور حل می کنند.

جواب استاد محترم بر این شبهه

یک چیزی به ذهن خود ما رسیده که، این را عرض کرده و بحث را تمام می کنیم. دو نوع اخبار داریم؛ اخباری داریم که از یک حکم فعلی منجز و مسلم خبر می دهند، این اخبار عنوان مولویت ندارد، بلکه عنوان ارشادیت دارد و اشکال مرحوم آقای بروجردی (ره) در این نوع از اخبار، تام است.

گاهی حکمی در لوح محفوظ هست و جبرئیل آن را آورده و پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) هم آن حکم فعلی مسلم را اخبار می کند، اینجا همه ی این اشکالات جریان دارد. مثلاً اگر مرجع تقلیدی حکمی کند و من از حکم این مرجع تقلید اخبار کنم، اینجا اخبار من برای شما ارشاد به حکم آن مرجع است و می رود در قانون اوامر ارشادیه.

اما قسم دومی در اخبار داریم که، اخبار از حکم انشایی خداوند است که، با بیان ائمه (علیهم السلام) فعلیت پیدا می کند. مثلاً از اول که اسلام به وجود آمده، در لوح محفوظ ثبت شده که، خمر حرام است، اما این حکم در لوح محفوظ در مرحله انشاء است و شاید بگوییم: قبل از مرحله ی انشاء است و خداوند لسان پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین) را انشاء قرار داده است.

همه ی نقطه خلط برای مرحوم محقق بروجردی (ره) در اینجا است که، خداوند احکام دینش را نیامده به صورت مسلم و منجز فعلی بفرماید که، این هزار حکم را دارم و ائمه (علیهم السلام) هم این احکام را برای ما اخبار کنند. مثل آن مثالی که عرض کردم.

بلکه حکم به عنوان ملاک یا انشاء در لوح محفوظ هست و مرحله ی فعلیت و تنجز، شرطش این است که در لسان پیامبر یا ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین) باشد، پس این حکمی که ائمه (علیهم السلام) بیان می کنند، به عنوان حکم خودشان نیست و به

عنوان اخبار از آن حکم خداست، اما اخبار از حکم خدا که تا زمانی که در لوح محفوظ است و به مرحله فعلیت نرسیده به درد مکلفین نمی‌خورد.

خداوند لسان پیامبر و ائمه(صلوات الله علیهم اجمعین) را جزء اخیر علت تامه برای احکام خودش قرار داده است، یعنی آنچه که در لوح محفوظ است، اگر از غیر لسان پیامبر و ائمه(صلوات الله علیهم اجمعین) بیان شود، به مرحله فعلیت نمی‌رسد اگر از لسان آنها بیان شد، تازه حکم کامل می‌شود.

پس نتیجه این شد که، این اخبار هست، اخبار از حکم الله هم هست، اما احکام مولویه خدا، جزء اخیر علت تامه‌اش، بیان پیامبر و ائمه معصومین(صلوات الله علیهم اجمعین) است و لذا نمی‌توانیم بگوییم ارشادی است.

ارشادی شرطش این است که، مراحل حکم کاملاً تمام شده باشد و بعد آن را به شما اخبار کنم و خبر من در این حکم هیچ اثری نداشته باشد، الا اعلام به شما.

اما به نظر می‌رسد که، در باب اخبار پیامبر و ائمه(صلوات الله علیهم اجمعین)، بیان اینها موضوعیت دارد، یعنی فرض کنید اگر کسی در زمان پیامبر خواب می‌دید که، خدا خمر را حرام کرده و می‌گفت: «الخمر حرام»، این به درد نمی‌خورد.

این عنایتی است که خداوند، به پیامبر و ائمه(صلوات الله علیهم اجمعین) فرموده و این عظمتی است که، برای اینها قرار داده که، اول عصمت را به آنها عنایت فرموده که، اینها جزء اخیر علت تامه، برای بیان احکام خداوند می‌شوند. پس نتیجه می‌گیریم، اینها عنوان مولوی دارند و باید حمل بر همان حکم عقلاء به وجوب شود و این شبهه با این بیان حل می‌شود.

سوال:...

پاسخ استاد: اگر پیامبر(صل الله علیه و آله و سلم) فرض کنید به حکمی ارشاد کرد، مثلاً در جنگ فرمود: اگر این کار را انجام دهید به مصلحت شماست، فقط مساله‌ی مصلحت خود مردم، اصل در احکام مولویت است، اگر شک کنیم که، آیا حکمی مولوی است یا ارشادی؟ اصل در احکام این است که مولوی است. لذا این بیان ما، درست نقطه‌ی مقابل شبهه‌ی مرحوم بروجردی(ره) می‌شود. اکثر احکام مولوی و احکام ارشادی خیلی کم داریم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين